



درس خارج فقه تربیتی ج ۷

- ۲ مقدمه - خلاصه بحث قبل
- ۳ ۱۲. شمول انذار نسبت به تمامی معارف دین
- ۳ ۱۳. شمول آیه نسبت به الزامیات و غیر آن
- ۳ ۱. قلمرو انذار
- ۳ الف: اطلاق (الزامیات و غیر الزامیات)
- ۳ ب: الزامیات
- ۴ ۲. وجوب ارشاد جاهل در الزامیات مورد ابتلا
- ۵ ۱۴. شمول آیه نسبت به احکام اولیه، ثانویه و ولایه
- ۵ ۱۵. دلالت «رجعوا الیه»
- ۵ ۱. مرجع ضمیر
- ۵ ۲. موضوعیت نداشتن رجوع
- ۶ ۱۶. مراد از فرقه و طائفه و قوم
- ۸ ۱۷. اشتراط تاثیر در انذار



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه - خلاصه بحث قبل

۱- انذار، اخبارٌ مع التخويف است.

۲- انذار، بلا تردید شامل اخبار جاهل، ناسی، و غافل می‌شود، ولی شمولش نسبت به جایی که می‌داند، و متوجه هم هست، ولی انگیزه کافی برای عمل را ندارد، مشکوک است، هرچند این قسم نیز داخل آیه هست، زیرا در مفهوم انذار، جاهل نیامده است، بنابراین انذار، شامل اخبار به جاهل، ناسی، و غافل، یا اخبار به عالمی که انگیزه و اراده ندارد نیز می‌شود.

به بیان دیگر انذار، هم شامل تعلیم، و هم تزکیه می‌شود «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» بقره/۱۲۹، البته این مربوط به پیغمبر است، ولی انذار یک تکلیف برای عموم جامعه است، و هر دو را شامل می‌شود، و اخبار مع التخويف که در مفهوم انذار آمده است مفهوم شاملی است جایی که طرف می‌داند و مشکلی دارد و نمی‌تواند اقدام کند و شیطان هم مانع است باز هم اطلاع می‌دهد و یادآوری می‌کند، و اخبار اعم است و شمولی دارد که «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» و هم «يُذَكِّرُهُمْ مَنَسِي نِعْمَتِهِ»^۱ را شامل می‌شود، و لذا این آیه شریفه، مفهوم فراگیری دارد که اعم از ارشاد جاهل به معنای فقهی‌اش است؛ چون قاعده ارشاد جاهل که در فقه آمده، به معنای عملیات اعلامی و تعلیمی است، ولی بعید نیست شامل عملیات تهذیبی و تزکیه‌ای و تربیتی نیز شود، هرچند قدر متیقنش، اعلام و تعلیم است، که همان مصداق ارشاد جاهل است، ولی فراتر از آن را شامل می‌شود که همان هدایت و تزکیه و تهذیب و ... است پس هم یک شمولی نسبت به احوال مربوط به شناخت (یعنی جاهل، ناسی و غافل) دارد، و هم یک شمولی نسبت به احوال کسی دارد که آگاه است، ولی منبعث و منزجر نیست و الان اراده و انگیزه ندارد؛ چون اخبار مع التخويف است.

^۱ - نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص: ۴۳.



۱۲. شمول انذار نسبت به تمامی معارف دین

تفقه، عام است، و همه معارف دین را می‌گیرد، انذار نیز عام است، و شامل همه معارف دین است، عمومیت تفقه و انذار قرینه‌ای برای شمول تفقه و انذار در هر امور مربوط به دین است، بنابراین، انذار، نسبت به اعتقادات، اخلاقیات، احکام ... اطلاق و شمول دارد.

۱۳. شمول آیه نسبت به الزامیات و غیر آن

انذار و تفقه، شامل همه احکام در حوزه حکمی‌شان (اعم از الزامیات و غیر الزامیات است یا اختصاص به الزامیات دارد؟

در تفقه «یتفقها» ممکن است قائل به اطلاق شد، چون آیه دو حکم مستقل از هم را انشاء می‌کند، حکم اول «فَلَوْ لَا نَفَرَ ... لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ...» توبه/۱۲۲، حکم دوم «فَلَوْ لَا نَفَرَ ... وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» توبه/۱۲۲، چون دو حکم مستقل هستند، تفقهوا باید اطلاق داشته باشد، و قرینه‌ای برای اختصاص دادن تفقه در احکام الزامی وجود ندارد، بنابراین از این جهت عموم و شمول دارد.

۱. قلمرو انذار

الف: اطلاق (الزامیات و غیر الزامیات)

تخويف، در همه امور «الزامی و غیر الزامی» معنی دارد.

ب: الزامیات

تخويف در غیر الزام معنی ندارد.

قرینه موجود در انذار (اخبار مع التخويف) دلیل بر ظهور تخويف در احکام الزامی دارد.



اگر کسی بگوید نسبت به امور مستحب و مکروه هم تخویف وجود دارد، منتهی خوف در این امور، خوف رقیق است، نه خوف شدید؛ اما ظاهر حذر بعدی «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» توبه/۱۲۲، نشانه قلمرو انذار در احکام الزامی است، و لذا ارشاد جاهل و تربیت انسان ناصالح - از آنجایی که بپذیرد هم تربیت و هم ارشاد را در بردارد - ظهور در امور الزامی دارد، و قدر متیقنش هست، و الا ظاهراً شامل امور غیر الزامی در اعتقادات یا اخلاقیات یا احکام نمی‌شود.

ظاهر حذر «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ ... لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» توبه/۱۲۲، به عنوان قرینه داخلی آیه، حذر مطلق است که همان الزامیات است نه حذرهای نسبی.

مجموعه قرائن الزامی طوری است که ظاهر دلیل را از «لولا نفر» تا آخر آیه منحصر در الزامیات می‌کند، البته در «یتفقها» هر چند آنجا هم این احتمال وجود دارد که وجوب تفقه به نحو کفایی، در الزامیات است چون «لعلهم یحذرون» مربوط به تفقه نیست و «ینذروا» با «واو» آمده است، و به صورت جداگانه دو حکم مختلف شده است، و بعید نیست که در «یتفقها» قائل به اطلاق شد، یعنی وجوب اجتهاد، یا وجوب تضلع در احکام به نحو کفائی که اعم از معارف ضروری و غیر ضروری، الزامی و غیر الزامی هست، اما این انذار، اختصاص به معارف و احکام الزامی دارد.

۲. وجوب ارشاد جاهل در الزامیات مورد ابتلا

گاهی احکام الزامی، مورد ابتلای مکلف است، و گاهی اوقات، این احکام الزامی، مبتلی به مکلف نیست، با توجه به «لعلهم یحذرون» حذر و تنبه در جایی است که حکم، تنجز دارد و مورد ابتلای مکلف است، و به گونه‌ای است که با گفتن او، علم بیاید و منجر به عمل شود. این آیه فقط شامل جایی است که شرایط شمول حکم و تکلیف، تمام است و با گفتن او باید انجام دهد؛ و لذا اشخاصی که مبتلی به مسئله نیستند، یا برای صبی و مجنون و جایی که شرایط حکم تمام نیست، ارشاد وجوب ندارد، و به عبارت دیگر وجوب ارشاد در امور الزامی در جایی است که دو عامل جهل و بی‌انگیزگی مانع از عمل شود، و فقط شرایط دیگر تمام باشد.



۱۴. شمول آیه نسبت به احکام اولیه، ثانویه و ولاییه

دایره تفقه و الزام اعم از احکام و عبادات است، و خود احکام نیز به احکام اولی و ثانوی و احکام ولاییه تقسیم می‌شود، به احتمال قوی، ظهور «ینذروا قومهم»، هر سه قسم احکام اولی و ثانوی احکام ثانوی و ولاییه را نیز در برگیرد، هرچند بعید است «تفقهوا فی الدین» شامل هر سه قسم احکام شود.

حکم حکومتی و ولاییه هم حکم الهی است که به دست ولی امر جعل می‌شود، مثل قوانین راهنمایی رانندگی. و بعید نیست «ینذروا قومهم» این را هم شامل شود،

۱۵. دلالت «رجعوا الیهم»

۱. مرجع ضمیر

دو احتمال در مورد «رجعوا الیهم» وجود دارد:

الف- «رجعوا الیهم»، کسانی هستند که به جهاد رفتند و برمی‌گردند.

بنا بر این احتمال، باید برخی در مدینه بمانند، یاد بگیرند تا وقتی مجاهدان برمی‌گردند به آنها آموزش دهند.

ب- «رجعوا الیهم»، کسانی که از اطراف به مدینه رفتند، تا بعد از یادگیری به شهر خودشان بازگردند. این قول، قابل قبول‌تر است.

بنا بر یک احتمال، ضمیر «رجعوا» به «منذرین» برمی‌گردد، و «الیهم»، منذرین باشد؛ و بر عکس، رجع منذرین به منذرین؛ و این دو احتمال، اهمیت چندانی هم ندارد.

۲. موضوعیت نداشتن رجوع



همان‌گونه که نفر، عنوان مقدمیت داشت، و هیچ موضوعیتی نداشت، و ارزشش، مادام‌المقدمیه بود، ظاهر «رجوع» نیز این است که رجوع، موضوعیتی ندارد، و همچون رجوع، عنوان مقدمیت دارد، و اگر بتوان بدون رجوع، حرف را زد، رجوع، از مقدمیت می‌افتد.

در «نفر» بیان شد که اگر زمانی، شهر یا کشوری، نیاز به مبلغینی داشت، یک راهش این است که به آن شهر یا کشور بروند، ولی یک راهش هم این است که در همان جا حوزه علمیه فعال شود، وقتی آنجا حوزه، فعال شد، نفر و کوچ کردن لازم نیست و عنوان مقدمیت از آن ساقط می‌شود و بیان شد که نفر مادامی که مقدمیت داشته باشد، موضوع است، همین مطالب در بحث «رجوع» نیز مطرح است، آمدن و رفتن همه مقدمه هستند، منتهی فرق بین رجوع و نفر در این است که امر به «نفر» تعلق گرفته است، ولی به «رجوع» امر تعلق نگرفته است، هر جا برگشتن و رجوع مقدمه باشد، موضوع می‌شود، و الا رجوع، اعتباری ندارد.

۱۶. مراد از فرقه و طایفه و قوم

فرقه از لحاظ ادبی و تفسیری به معنای گروه‌های پراکنده هست، یعنی شهرها، روستاها؛ فرقه، جمعی است از جمع‌های دیگر جدا هستند، این منطبق بر امصار (شهرها) و قری (روستاها) می‌شود.

دو احتمال در طایفه وجود دارد:

الف- برخی گفتند: طایفه، از دو به بالا، یا سه به بالا اطلاق می‌شود، مثل جمع.

ب- برخی گفتند: حتی به یک نفر هم طایفه گفته می‌شود.

از نظر لغوی، در مفهوم طایفه، اختلاف وجود دارد که آیا به یک نفر هم طایفه می‌گویند یا نه؟ ولی از نظر فقهی این مطلب، مهم نیست، آیه حکم یک واجب کفائی را بیان می‌کند، یعنی مردم یک شهر به اندازه نیازشان، تکالیفشان را فراگیرند، گرچه با یک نفر ادا شود، و اگر اینجا طایفه، جمع هم باشد، از طریق مناسبات حکم و موضوع و تنقیح مناط روشن می‌شود که یک نفر هم کافی است، و اگر گفته شود، طایفه، یک نفر را هم می‌گیرد، ولی در یک جاهایی از طریق



یک نفر، پاسخ داده نمی‌شود، باید ده نفر، هزار نفر بیاید. «ینذروا» همه هفت میلیارد همه‌شان منجز است برایشان که اسلام را بدانند، می‌گویند باید پیدا شود که این اقدام را انجام بدهد.

قدر متیقن و ظهور «قوم» در کسانی هست که هم‌زبان و هم‌شهری باشند؛ چون این اعتباراتی مثل کشور اینجا، کشور آنجا و ...، که امروز قرار داده شده است، اینها اعتبارات هستند، آنچه که واقعیت نسبی دارد، این است که مجموعه‌ای در یکجا فرهنگ مشترک دارد، و احتمالاً زبان مشترک هم دارند، یعنی به یک روستا، یا یک شهر که زبان و فرهنگ مشترک دارند قوم گفته می‌شود، و گرنه این‌ها که اهل این کشور، یا کشور دیگر بودن، فرقی نمی‌کند، این قوم، همان فرقه است، منتهی فرقه‌ای که این طایفه از درون آنها بیرون آمده است، به آن فرقه برمی‌گردد. تعبیر قوم کرده است، تا اشتراک زبان و فرهنگی‌اش را برساند که قوامشان به چیزهای واحدی است، ولی فرقه می‌گویند به خاطر این‌که می‌خواهد بگوید جدا هستند و چون جدا هستند، جدا باید بیرون بیایند.

بنابراین فرقه، همان قوم است، منتهی تعبیر به فرقه، برای بیان جدایی اینها هست، و تعبیر به قوم، برای بیان همبستگی، فرهنگ و زبان مشترک هست.

در مقام بحث فقهی، همچنان که نفر و رجوع موضوعیت نداشت، قوم هم موضوعیتی ندارد هرچند شاید یک نوع رجحان و تناسب داشته باشد. ممکن هست، مصداق آن باشد، یعنی هم‌زمان بتواند به هر کدام خواست برود، فوقش، یک رجحانی شاید وجود داشته باشد، و الا رفتن به جایی، هیچ وجه فقهی ندارد که الزام به رفتن به خصوص آنجا باشد، اولویت الزامی هم بعید است، این امور، متفاهمات و ارتکازات عرفی می‌باشند، و رفتن به یک جا، الزام فقهی ندارد، هرچند شاید رجحان داشته باشد و آیه، قوم را به عنوان اولویت بیان می‌کند، و گرنه در صدد انذار بشریت است، و این جور نیست که اگر قوم خودش مشکلی نداشت، دیگر تکلیف انذار نیست، این قوم، موضوعیتی ندارد. قوم، ناس نیست، قوم یعنی آنها که در یک شهر یا روستایی هستند، و بقیه‌اش اعتباراتی هست که جعل شده است.



۱۷. اشتراط تأثیر در انذار

«لعلّ»، از حروف ترجی، بیانگر حالت احتمال است، «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ... لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» توبه/۱۲۲، انذار کنند که شاید آنها پرهیز کنند و این اثر فقهی دارد، و عقل و خود آیه، مغیبی بودن انذار را بیان می‌کند، یعنی لازم نیست این انذار حتماً نتیجه دهد، ولی باید، احتمال نتیجه‌دهی باشد و الا اگر یقین دارد که نتیجه نمی‌دهد در غیر این صورت تکلیفی نیست.